

ایران ورزشی
<div><div><div><div><div><div></div></div></div><div><div><div></div></div><div><div></div></div></div><div><div><div></div></div><div><div></div></div></div><div><div><div></div></div><div><div></div></div></div></div></div></div>
<div><div><div>روزنامه ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز: خبرگزاری جمهوری اسلامی • تلفن: ۰۱۴ – ۸۸۵۰۴۱۱۳ • شماره: ۸۴۷۱۱۱۳۳</div></div></div> <div><div><div>سازمان آگهی‌ها: ۰۱۷۷۲ – ۸۸۵۰۱۳۰ – ۸۸۷۴۶۵۸۳ • انتشارات: ۵ – ۸۸۵۴۸۸۹۲ • امور مشترکین: ۸۸۷۲۱۹۵۴ – ۸۸۵۴۱۹۵۴</div></div></div> <div><div><div>نشانی: تهران، خیابان خرمشهر، شماره ۲۰۸ • صندوق پستی ۱۵۸۷۵۰۵۳۳۸ • چاپ: ایرانیان</div></div></div>
<div> <div><div>@iranvarzeshi</div><div>📷</div></div> <div> <p>نظر خود را به این شماره پیامک کنید - 3000 45 12 13</p> </div> </div>
<div><div><div>WWW.INN.IR</div><div>info@inn.ir</div></div></div>

دوره بین
<div><div><div>محسن آجرولو</div></div></div>

جهان پهلوانی که فرازمینی نبود

تختی یکی بود مثل همه ما

زندگی‌اش دیگر ممنوع و مذموم نیست و اندک با مانده‌های آن زمان هم جرأت کرده‌اند تا یکی در میان، بدون سانسور و بی پرده، از تختی، زندگی و مرگ بر سر و صدایش صحبت کنند.
در این مسیر طولانی که حالا نیم قرن را هم طی کرده، یک استخاله ناقص اما درست و منطقی اتفاق افتاده. قدری از غلو و بزرگنمایی عجیب آن کم شده و به عبارت بهتر این چهره مهم و برجسته تاریخ فرهنگ ایران را، ملموس‌تر و به همه ما نزدیک‌تر کرده است.

در ویژگی‌های فوق‌العاده اخلاقی و رفتاری تختی کوچکترین شک و شبهه‌ای وجود ندارد. هزار و یک ماجرای پهلوانانه و مرام ویژه آقا تختی آویزه گوش خیلی از ما شده و مانده.
با این حال باید این آوردن تختی از جایگاه دست‌نیافتنی و اساطیری، به یک ورزشکار و پهلوان بزرگ که از جنس خودمان بوده و هست، کم‌ابری برای همه ساده‌تر می‌کند. اینکه بدانیم او هم یکی بوده مثل ما، با طبیعی بزرگ، دلی کنده اما با همه مختصات یک انسان زمینی، انسانی است که ممکن است یک روز سرد زمستانی از زندگی خسته شده و بخواهد به آن شکل دراماتیک دکمه پایانش را فشار دهد.

تک به تک
<div><div><div>میعاد نیک</div></div></div>
بی‌هم‌زبانی یک مرد
به‌سوی مرگ، مرکب تاخت
<p>جاودانه کرد. قهرمان‌های قصه‌های افسانه‌ای همه چیزشان خاص و ستودنی است؛ اسطوره وقتی به‌یادماندنی می‌شود که بن‌بند زندگی‌اش با عوام‌هرق نداشته باشد و تختی هم همین بود؛ یک تافته جدا بافته در طبع مردم عام، در قلب ملت. ملتی که دوستش داشت و گذاشت و رفت تا مفصل به‌مانند زمستان‌ها با یادیم‌های سرد و غبار آلودش.</p> <p>پیش از نیم‌قرن از درد عظیم نبودن‌اش گذشته اس‌کسی ندانست که تختی را بی‌هم‌زبانی کشت. غلام‌را جشمسث را به‌الست برد اما باید‌اش را رتوانست. بادش حی و حاضر ماند؛ به پاسداشت مرام مردانه و دادخواهی، به حرمت از راه‌ای وهم‌آلود یک مرگ غریب.</p>

نقش به نفر
<div><div><div>سام ستارزاده</div></div></div>

قهرمانان پرشمارند پهلوان یک نفر است



جهان امروز ورزش ایران، برخلاف اوایل دهه ۶۰ میلادی، بر است از مدال آوران المپیک، فوئالیست‌های خوشنام و چهره‌های ورزشی که فضای مجازی برای رسیدن آنان به کانون توجهات میان‌رزه‌ده ورزشکارانی که در المپیک و سایر تورنمنت‌های ورزشی بین‌المللی برای پرچم ایران می‌جنگند و با کسب مقام، عنوان و مدال‌های خوش‌رنگ، دل‌های میلیون‌ها هموطن را شاد می‌کنند.
با این حال، میان قهرمان شدن و قهرمان ماندن همواره فاصله بزرگی وجود دارد که بسیاری از ستارگان ورزش از نیمه‌یون آن عاجز می‌مانند.

شادروان غلام‌رضا تختی از معدود کسانی است که مسیر قهرمانی تاپهلوانی را پیموده‌تا اسطوره‌ای باشد حتی برای آنان که به میانه‌های تن‌به‌پای گوش شکسته‌ها و روی تشک کشتی علاقه‌ای ندارند.
یک طلا و نقره المپیک، آماری است که غیر ازجهان‌پهلوان تختی، کشتی‌گیرهای دیگری هم در تاریخ ایران می‌آوانند به آن دست یابند. اما آنچه از غلام‌رضا تختی یک پهلوان ساخته، در اما و افتخارات بافت نمی‌نمود.

این انزیزترین افتخارات ما ورزش‌دوستان است که ارزش قهرمانان‌مان را جز با زور مدال‌هایشان نمی‌سنجیم. غلام‌رضا تختی، جهان‌پهلوان تختی شد، چون ارزش‌هایی بزرگ‌تر از قهرمانی در سر خود داشت و هیچ‌گاه آنان را فدای عنوان و نشان نکرد.
علم‌داری کاروان ایران در المپیک ۱۹۶۴ توکیو از شادروان تختی سلب شد؛ اما وی به خاطر آسروی ایران، جلوی اعتراض و تحریم هم‌کاروانی‌هایش به این تصمیم ظالمانه‌ه رژیم‌پهلوی را گرفت.

شادروان تختی جایی پهلوان شد که در مسابقات جهانی ۱۹۶۲ توولیدو، از حمله به پای ضرب‌دیده روس خود حذر کرد و بابت جوانمردی‌اش قید مدال طلا رازد.
شادروان تختی جایی به پهلوانی رسید که درآب‌اش را خرج تأسیس مکتبی در زادگاهش برای پرورش استعداد‌های کشتی شهر کرد.
شادروان تختی جایی پهلوان نام گرفت که پس از زلزله یونین زهر، برای باری رساندن به هموطنان زلزله‌زدش از هیچ تلاشی دریغ نکرد.

امروزه ورزشگاه‌های زیادی در سراسر ایران به نام جهان‌پهلوان تختی نام‌گذاری شده‌اند. اما متأسفانه اخلاق و منش پهلوانی تختی و دیدگاه‌وی به ورزش و قهرمانی، آنچه‌وی را از یک قهرمان به یک پهلوان ساخته، کمتر مورد بحث قرار می‌گیرد و کمتر در فضای ورزش کشور دیده می‌شود.
در روزهایی که در اغلب رشته‌های ورزشی قهرمانی، هوادار ورزشکار و مدیربر سربرد و باخت وارد شدیدترین درگیری‌های لفظی و حتی فیزیکی با یکدیگر می‌شوند، جای افسوس وجود دارد که از الگوی اینارو فداکاری ورزش معاصر کشور، نتوانمان غلام‌رضاختی باقی‌مانده. اگر در هر ورزشی در کشور مان یک نفر با منش و سیره شادروان تختی باشیم، بی‌شک آن ورزش برای‌مان معنای عمیقی از زیبایی را تصویرسازی می‌کرد.



دوسیه جراتختی نباید فراموش شود؟ هفدهم دیماه لحظه‌ای برای خلوت با خویشتن

بیش از نیم قرن از درگذشت غلام‌رضاختی می‌گذرد و در این سال‌ها هرآنچه درباره مرگ تراژیک او باید گفته می‌شد را رسانه‌ها نوشته‌اند و گفته‌اند؛ اما بایام‌هم به این روز سرد زمستان که می‌رسیم، باید از تختی حرف بزنیم و برایش بنویسیم. ولی چرا اینکه‌ونه است؟ همه- لاف‌ل تمام اهالی ورزش- می‌دانند تختی که بود، در المپیک‌ها و مسابقات جهانی چند مدال گرفت، چگونه زیست، در ماجرای زلزله یونین زهر چه کرد، محبوب قلوب مردم شد و سرانجام بایان دنیا خدا حافظی کرد.

ورزشکاران بی‌شماری بعد از غلام‌رضا تختی آمده و رفته‌اند؛ کم نیستند ورزشکارانی که به لحاظ تعداد و رنگ مدال از تختی بالاتر است‌اند‌اند اما هیچکدام آنها هرگز از منظر جایگاه اجتماعی همردیف تختی قرار نگرفته و نمی‌گیرند. شاید تصور کنیم وجه نمایز تختی با دیگر ورزشکاران بزرگ ایران زمین، مرام و مسلک او باشد اما این حجم از توجه به این شخصیت و فراموش نشدنش در طول بیش از ۵۰ سال، تنها به‌واسطه مرام پهلوانی، مردمی بودن و با مدال‌های رنگارنگ نیست که اگر اینکه‌ونه بود، برای سالمرگ بزرگ‌مردان دیگری هم باید ویژه‌نامه و پرونده‌های جورواجور و متعدد در رسانه‌ها منتشر می‌شد یا هر سال بر سر زارشان مراسم‌هایی با حضور مسئولان و مردم، مشابه اتفاقی که در سال‌های پس از تختی در این‌بابویه شاهدش بودیم، رخ می‌داد. توجّه به تختی و ۱۷ دی، نه اینکه برای گرمای داشتن یاد و خاطره یک ورزشکار بزرگ نباشد اما این همه تک‌ویر و برجسته کردن «یک روز توویم» به بهانه «یک ورزشکار» هر چقدر هم که برآوازه باشد، به جز آنچه در ظاهر قضیه می‌بینیم، باید داستان مهم‌تری را بسازد؛ در این زمانه که فداکاری، ایثار و از خودگذشتگی کم‌رنگ شده، جعه- هفدهم دیماه- بهانه‌ایست برای لحظه‌ای درنگ و تأمل .لحظه‌ای اندیشیدن و به فکر فرو رفتن. اینکه در میان تمام مشغله‌ها، گرفتاری‌ها و لحظات تلخ و شیرین یکسال، حتی برای کمتر از چند دقیقه با خودمان خلوت کنیم که اگر بایلی نازل شد، ما کجای ماجرایم؟ مسؤولیت اجتماعی‌ما چیست؟ آستین بالا می‌زنیم و بی‌منت وارد گود می‌شویم؟ درحد بضاعت خود چه می‌کنیم؟ واکنش‌های‌مان در تقابل یک رفایب بزرگ برابر حرفی سرخست که کاهی آمیخته با یکینه و دشمنی می‌شود، چه خواهد بود؟ اگر برای برنده شدن، روی سگوی قهرمانی ایستادن و کسب مدال جهانی و المپیک -که با خود شهرت و ثروت به از ارفغان می‌آورد- راهی جز فشار به نقطه آسیب‌دیده نباشد، مثل تختی رفتار می‌کنیم، مردانه می‌چنینم و قید هرآنچه دستاور دست است را می‌نیم یا یازق و ورق مدال چشم ما را کو می‌کند؟ فکر کردن به چنین موضوعاتی می‌تواند بهترین بهانه برای ما باشد که «هفدهم دیماه» را فراموش نکنیم و هر ساله برای چنین روزی در حد بضاعت خود سنگ تمام بگذاریم تا خیلی چیزها در گذر زمان به دست فراموشی سپرده نشود.

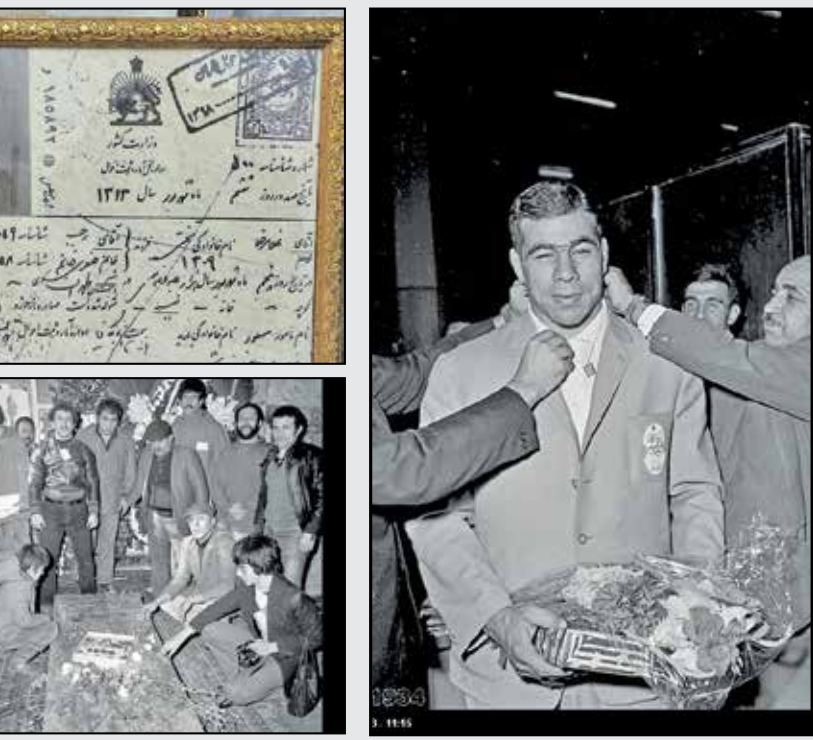
می‌گویند خودکشتی، می‌گویند کار، کار غلام‌رضا پهلوی بود. روزی که اما جنازه تختی در هتل آتلانتیک پیدا شد، غوغایی بود. اصلا آسمان رنگ دیگری داشت. مردم آن زمان تاب این را نداشتند تا دست روی دست بگذارند و منتظر باشند که کیبند قفرا چه می‌شود؟ قفرا روزنامه‌ها چه تیتری می‌زنند و درباره سرنوشت جهان پهلوان‌شان چه چیزی می‌نویسند. همین شد که مقابل هتل آتلانتیک شد قیامت، بلوایی بود کسی را داخل هتل راه نمی‌دادند. اما منتقل قول زیاد بود. قفرا که روزنامه‌ها منتشر شد، یکی زود بود تختی خودکشتی کرد، دیگری نوشته بود یادداشت‌هایی از تصمیم تامرگ و تیتیر روزنامه دیگری هم «دل شیرخون شده بود» از چه؟ از چه چیزی؟ از آه‌آه‌ها شهاد در شمیران؟ از خودش؟ یا از اتفاق‌هایی که دهه ۴۰ افتاده بود؟

خاطره بازی
<div><div><div>احمد عرب بازی</div></div></div>

احمد عرب را شاید خیلی از نسل جدید نشناسند. قهرمان و پهلوان کشتی ایران که البته هم‌دوره تختی نبوده است اما خانواده‌اش با خانواده مرحوم تختی رفت و آمد داشته‌اند. به سراغ عرب رفتیم تا شاید او چیز تازه‌ای از جهان‌پهلوان یک‌گوید.
شاید خاطره‌ای تعریف کند که بکر باشد و اگر هم جایی نقل شده، ریشه باده گوش مردم عادی نرسیده باشد.
او از روزی می‌گوید که ۱۴ سالش بود و تختی‌مرد از همان روز سرد زمستانی‌تا خاطرات زیادی که مهدی برادر غلام‌رضا و خواهرش تعریف کرده‌اند. خیلی از خاطرات را البته نمی‌شود رسانه‌ای کرد و به قول عرب باید در چهارچوب همان خانواده و دوستان خانوادگی باقی بماند.

سال‌ها درباره تختی به مردم دروغ گفته اند!
خب من هم‌دوره تختی نبودم، یعنی زمانی که ایشان فوت کردند، سال ۱۴۰۴ بود. روایات و خاطره‌هایی که دارم به بعد از فوت ایشان برمی‌گردد که از خانواده‌اش شنیدم. قصه هم در این سال‌ها زیاد گفته‌اند که خیلی از آنها واقعیت ندارد. این حرف من نیست و حرف‌هایی است که برادر آقا تختی، خواهرش و سایر اعضای خانواده‌اش دارند.
مانظور که گفتیم ۱۴ ساله بودم که تختی فوت کرد. قیامتی شد.
بود. مدرس را تعطیل کردند و خب ما چون ایشان و خانواده‌اش را می‌شناختیم به پزشکی قانونی رفتیم. تا رسیدیم گفتند که جنازه را برده‌اند. حرف و حدیث زیاد زدند که در این سال مزایاد هم بوده است. یک روز داشتم از کنار مغازه‌ای رد می‌شدم که دیدم عکس تختی در روزنامه‌ای خارجی چاپ شده است. حال عجیبی داشتم. این زمان هم مثل خانواده‌بود که عکس‌ها همه چاپ‌شد. کسی کسی ندانست. رقوم به صاحب مغازه گفتیم این عکس را می‌دهی به من؟ نگاه می‌کرد و چیزی نگفت. فقط عکس را داد و هنوز بعد از گذشت ۵۰ سال آن عکس را دارم. هنوز هم عشقم تختی است.

قصه ۵۰۰ پیرس غذای نذری در سالگرد تختی
آقای ناصر محمدی هر سال روز هفدهم دیماه ۵۰۰ پیرس غذای نذری پخش می‌کرد. یک روز سؤال کردم که داستان چه چیزی است که گفت: «من صدیون تختی هستم. آن زمان فرا سبون مسابقات برگ زیتون را برگزار می‌کرد که به قهرمان‌ها طلای ناپ می‌دادند. قرار بود من و تختی با هم کشتی بگیریم آن هم مقابل دشمنان بچه‌محل‌های‌مان تختی آمد روی تشک، صورت من را بوسید و دستم را بالا برد. گفت برنده‌ناصر است. کشتی نگرفت تا آن مدال طلای ناب به من برسد.»



تختی، فرزند ایران همیشه مؤمنست بودم...

نوشتن از تختی همیشه مترادف با یک درد ابدیست که مرهمی ندارد. یک زخم به قدمت نیم قرن که هنوز جای آن تازه مانده و هر سال در ۱۷ دی خون‌فشان می‌شود. برای ایران، تختی فراتر از یک نام، یک ابرستاره، یک نماد و یک اسطوره است. تختی خود ایران است؛ همانقدر بزرگ، سترگ، اموریایی، دوست‌داشتنی، محترم و ابیدی. فرزند خلف ایران که بی‌شک خلف‌ترین زاده این سرزمین نفرتین شده بوده. گویی همه خصائل مادرش را به ارث برده و مادر از نیلی هر آنچه خوبی داشته در وجود این یگانه فرزند به یادگار گذاشته. تختی وارث

گزارش یک
<div><div><div>مرتضی رضایی</div></div></div>

تکرار تاریخ؛ دوباره مرثیه‌خوانی برای سیاوش

موزه کمیته ملی المپیک؛ بخشی که همه وسایل آقا تختی را چیده‌اند. خبره شده‌ام به همدوره خود آقا تختی، فهمید تعجب کرده‌ام که یک‌دفعه گفت: «مگر من گفتنم آقا تختی؟ گفتنم ای چمدانی بود که همه ملی پوشان در رشته‌های مختلف توی آن را بر می‌کردند از کیف و کفش و شال و روسری گاهی هم اذکن. بهت دارم می‌گویم همه. خدا بیامره غلام‌رضا رو، روحش شاد!» همه چیز زندگی‌اش همه‌آلود است. همه چیز همچون فسانه. حتی همه آن لباس‌ها، دست‌نوشته‌ها و شال و کلاه‌ی که در موزه هست؛ حتی چمدان قاچاق! دوباره ۱۷ دیماه؛ برگرديم به صبح سال ۱۳۴۶. تلفن که زنگ خورد: «الو، سلام آقای تختی منزل هستند؟»



یاد
<div><div><div>آرم‌ن ساروخانیان</div></div></div>

تصور تختی در سال ۱۴۰۰

نوشتن درباره تختی تکرار است و تکرار و تکرار. در تمام سال‌هایی که رسانه‌های مکتوب ویژه‌نامه‌هایی در سالمرگ او منتشر کرده‌اند، تحلیل‌ها و خاطرات کم و بیش فکت‌های یکسانی دارند. پیش از نیم قرن از مرگ تختی می‌گذرد و روایت زندگی، پهلوانی و منش او چنان فرم گرفته و آبدیده شده که نه کسی حاضر است از آن منحرف شود و نه افکار عمومی روایت متفاوتی را می‌پذیرد. فیلم «غلام‌رضا تختی» که چند سال قبل به زندگی این قهرمان کشتی پرداخت هم با تکیه بر همین روایات ساخته شده‌بود. و بی‌شک آنکه که ماجرای زندگی او را بیشتر مطالعه کرده‌بودند.
باید اینکه نکته تازه‌ای نشیندند، سرخورده شدند. تختی بابت سبک زندگی، مرگ پرماجرایش و فضای سیاسی- اجتماعی آن سال‌ها به یک اسطوره ارتقا پیدا کرده و تحلیل او باید متناسب با همین جایگاه باشد.
اسطوره از دیدگاه لوسین لوی- برول، فیلسوف فرانسوی به «ذهنیت پیشامنتقی» تعلق دارد. در «ذهنیت پیشامنتقی»، نوعی «آمیختگی عرفانی» داشته باشد. ولی معیار دقیقی برای ارزش‌گذاری نیست و رفتار انسان‌ها تنها با ظرف زمان و مکانی که در آن قرار دارند، سنجیده می‌شود.



پنالتی
<div><div><div>مازیار گیلکان</div></div></div>
شهرت در قلب‌ها
<p>نبود. اینکه گشاده‌دست بود و قلبی بزرگ داشت، همه نیک و همه دل‌انگیز است که در یک نفر تلوین پیدا کرده‌بود.</p> <p>غلام‌رضا تختی نامدارترین ورزشکار تاریخ ایران است، اما هرگز به تعبیر امروز سبلیرتی نبود و شهرتش در قلب‌ها بود، نه در چشم‌ها و گوش‌ها.</p> <p>تختی در دل تاریخ از یاد نخواهد رفت، آنچنان که رسم زندگی‌اش برای دیگران الهام‌بخش خواهد بود و این به معنای زنده ماندن اوست؛ یک حیات همیشگی. مرگ با او نیستی ندارد، اگرچه شاید به زندگی پایان داده‌باشد.</p> <p>غلام‌رضا تختی محبوبیت کم‌نظیری در تاریخ ورزش ایران دارد. علی‌ده‌های اخیر هیچ ورزشکاری محبوبیتی از تختی نداشت. این ابعاد وسیع تکرار نکرد و این بزرگی مردی را تصویر می‌کند که قلب‌ها را تسخیر کرد. نه فقط روی تشک کشتی و با قهرمانی‌ها، بلکه در زندگی و با منش انسانی.</p>